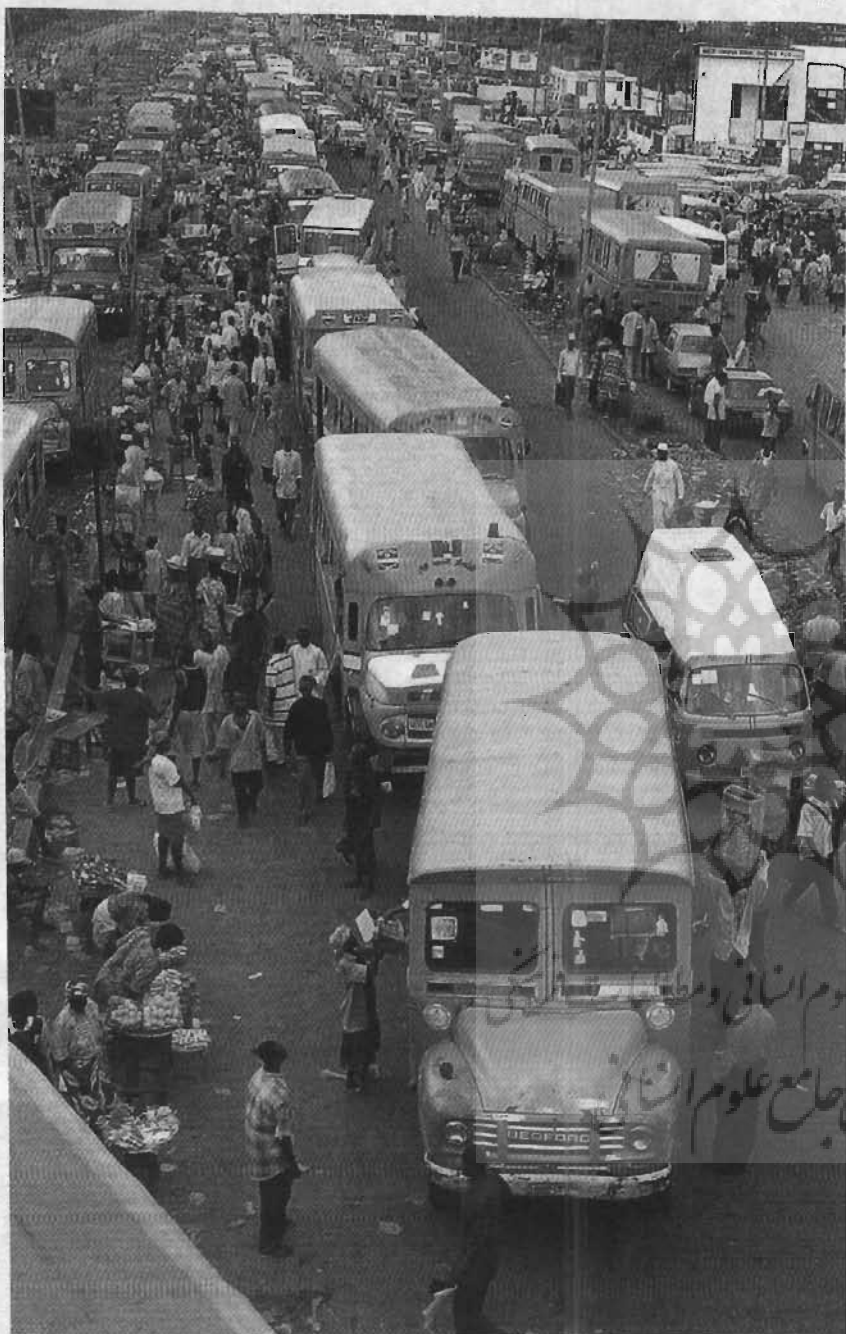


لاگوس و اراده بقا

امی اوچت

نویسنده پیام یونسکو

در یکانه کلان‌شهر آفریقا، هرج و مرج تقریباً کامل است. اما اهالی لاگوس با ابتکار عمل‌هایی باور نکردنی زندگی خود را پیش می‌برند.



در ساعات پر ازدحام بعد از ظهر نزدیک ورزشگاهی در لاگوس هستیم. تیم ملی فوتبال نیجریه لحظاتی قبل مسابقه‌ای را در این ورزشگاه باخته است. تماشاگران جوان خشمگین و هیاهوکنان به خیابان می‌ریزند. خیلی‌ها به سوی مینی‌بوس‌های قرصه زرد رنگ پورش می‌برند تا زودتر سوار شوند. ده دوازده تایی در یکی از این مینی‌بوس‌ها می‌چینند. راننده تخت گاز راه می‌افتد تا چند وجبی از دیگر مینی‌بوس‌ها پیش بیفتد. چند دختر بچه لابه‌لای خودروهای در حال حرکت می‌چرخند تا آبی راکه روی سر حمل می‌کنند، بفروشند. پسر بچه‌ها هم در میان خیابان مشغول فروش چیزهایی مانند قیچی، ماهی دودی، دستمال، توپ و حتی یک فرمان دو چرخه هستند. اینجا لاگوس است، یعنی شهری که معجزه‌وار سرپاست و فرو نمی‌باشد.

حق و حساب پلیس‌ها

پیدا کردن مرکز (و نیز علت وجودی) این شهر آسان نیست. سه پل شاه‌رگ‌های ارتباطی بین ۳۵۰۰ کیلومتر مربع از تالاب‌ها، جزیره‌ها، باتلاق‌ها و زمین اصلی را تشکیل می‌دهند. بزرگراه‌های بدون چراغ شهر از کنار دره‌هایی پر از زیاده‌های نیم‌سوز و پرودود عبور می‌کنند و به خیابان‌هایی کثیف و پرپیچ و خم در یکی از دوست حلی‌آبادی منتهی می‌شوند که فاضلاب‌هایش مملو از انواع زیاده است. هیچ‌کس آمار درستی از جمعیت لاگوس در دست ندارد. مقامات رسمی جمعیت شهر را شش میلیون اعلام کرده‌اند، اما بیشتر کارشناسان آن را ده میلیون نفر (نگاه کنید به مطلب کادر) برآورد می‌کنند. همین ابهام آماری در مورد تعداد قتل‌ها، تعداد مبتلایان به ایدز و مقدار مواد مخدری که از بندر آپاپا عبور می‌کند وجود دارد. فساد همه سطوح جامعه را فرا گرفته است. رانندگان اتوبوس‌ها حتی هنگام رشوه دادن به پلیس‌هایی که به آنان اجازه عبور می‌دهند، پاراز روی گاز بر نمی‌دارند. ثروتمندها برای آسوده زیستن به دو «قلعه - جزیره» پناه برده‌اند تا از پایتختی که طبق برآوردها دو سوم ساکنانش زیر خط فقر به سر می‌برند، کاملاً دور باشند. اما اگر لاگوس را فقط کابوس شهرنشینی بدانیم، اصل مطلب را نادیده گرفته‌ایم. این شهر که مرکز قدرت اقتصادی، فرهنگی و (تا سال ۱۹۹۱) سیاسی نیجریه است، به‌رغم همه معایب قطعی شگفت‌انگیز است که هر سال ۳۰۰ هزار مهاجر تازه را جذب می‌کند. هرچند خیابان‌های لاگوس با طلا و حتی با آسفالت فرش نشده است، اما در مقایسه با روستاهای ویران و فقرزده کشور چون سرزمینی طلایی (الدورادو) به نظر می‌رسد که می‌توان با یافتن شغلی و تحقق رؤیای زندگی بهتری در آنجا امیدوار بود. بسیاری از ساکنان شهر صورت خود را با سیلی سرخ‌ننگه داشته‌اند، اما اعتقاد راسخ مهاجران به تحقق رؤیایا خون زندگانی را در متن لاگوس به گردش در می‌آورد.

ساکنان لاگوس راز پایداری شهرشان را استقامت مردم می‌دانند. برای برخی، زندگی در مقاومت در برابر رنج خلاصه شده است که این

خود یکی از علل رواج ناگهانی مسیحیت در میان مردم است. کشیش ابنزر باباجیده که کلیسایش را در ۱۹۹۸ در بخشی از ساختمان یک مهدکودک دایر کرده می‌گوید: «مردم در جست و جوی راه حل‌هایی ماورایی برای مشکلات مادی‌شان هستند.» اما وای اراده بقا، گرایش و اشتیاق دیگری هم در مردم لاگوس ظهور کرده است.

فیلکس مورکا، رئیس یک سازمان غیردولتی به نام «مرکز اقدام برای حقوق اقتصادی و اجتماعی» می‌گوید: «در نیجریه حرص و ولع جنون‌آمیزی برای نیل به رفاه وجود دارد که در هیچ جای آفریقا نظیرش یافت نمی‌شود.» رونق نفتی در اوایل دهه هفتاد، سطح توقع مردم را در

چنین راه‌بندان‌هایی در بزرگراه آپاپاوشودی اسری روزمره به شمار می‌رود.

می‌گیرد که چه کسی اجازه دارد خانه بسازد و چه بهایی باید بپردازد. ساکنان اینجا با تجربه کردن سختی‌های بسیار آمیخته‌اند که هرچه کمتر با ادارات دولتی ارتباط داشته باشند، راحت‌تر خواهند بود. آنها قبلاً در سوی دیگر تالاب سکونت داشتند اما در ۱۹۸۵ دولت تصمیم گرفت خانه‌هایشان را خراب کند و به جایش خانه‌هایی بسازد که نمی‌توانستند اجاره آنها را بپردازند. بسیاری از آنها همه چیزشان را از دست دادند بی‌آنکه حتی یک نایراغرامت دریافت کنند. یگانه چاره آن بود که دوباره آستین بالا بزنند و در این گوشه سرپناهی برای خود بسازند.

ابوته متا از بسیاری جهات یادآور لاگوس دهه‌های ۵۰ و ۶۰ است، یعنی سال‌هایی که مردم دسته دسته از روستاهای آمندند و محله‌هایی را براساس تعلقات قومی و منطقه‌ای در قلب شهر می‌ساختند. البته چنین محدوده‌هایی دیگر در لاگوس امروزی از بین رفته است. اصطلاحی به زبان یورویا یکی از ۲۵۰ زبان رایج در نیجریه) در لاگوس مشهور است که می‌گویند: "اکو گلویه آگلویه" و دو معنا از آن فهمیده می‌شود. نخست: "لاگوس دیگ درهم جوش است"، و دیگری: "هر چیزی در

یک شهر همچون یک حیوان است، یعنی دارای دستگاه عصبی، سر، پا و شانه است. هر شهری با شهرهای دیگر تفاوت دارد و دو شهر مانند هم وجود ندارد. شهر همچنین دارای احساسات کلی است.

جان استاین بک
نویسنده آمریکایی
(۱۹۶۸-۱۹۰۲)

پرونده اطلاعات

ایالت لاگوس مساحت این ایالت ۲۵۷۷ کیلومتر مربع است که شامل ناحیه شهری لاگوس با ۱۱۸۳ کیلومتر مربع می‌شود و فقط ۷۲۸ کیلومتر مربع آن خشکی است. قرار است فرمانداری جدید در بیست و نهم ماه می ۱۹۹۹ جانشین حاکم نظامی شهر شود. ایالت لاگوس مشتمل بر بیست ناحیه است که مسئولان منتخب آنها را اداره می‌کنند.

جمعیت

جمعیت لاگوس طبق آخرین سرشماری صورت گرفته در ۱۹۹۱ به ۵/۶ میلیون نفر می‌رسد. اما صحت این سرشماری مورد تردید است، زیرا به هنگام سرشماری تعداد زیادی از اهالی شهر به روستاهای زادگاهشان رفته بودند. غالب کارشناسان جمعیت لاگوس را بین ده تا سیزده میلیون برآورد می‌کنند. این جمعیت عمدتاً مرکب از سه گروه قومی اصلی کشور یعنی یورویا، ایبو و هائوساست. به موجب پیش‌بینی سازمان ملل، جمعیت لاگوس در ۲۰۱۰ به بیست میلیون نفر خواهد رسید.

تاریخ

لاگوس پیش از آمدن پرتغالی‌ها در قرن پانزدهم اکو نام داشت. شهر در ۱۸۶۱ با حدود ۲۵۰ هزار نفر جمعیت به مستعمره انگلیس تبدیل و به سه محله تقسیم شد: اروپایی‌ها، بومیان و مهاجران. لاگوس در ۱۹۶۰ پایتخت سیاسی و اقتصادی کشور مستقل نیجریه شد. جمعیت شهر در ۱۹۶۳ بیش از یک میلیون تن بود.

در ۱۹۶۶ نظامیان حکومت را در دست گرفتند. سال بعد، جنگ داخلی آغاز شد که موج تازه‌ای از مهاجران را روانه پایتخت کرد. رونق نفتی اوایل دهه هفتاد که طی آن بهای نفت از بشکه‌ای سی سنت به بشکه‌ای سیزده دلار رسید، موجب اختصاص بودجه‌هایی سنگین به بخش تأسیسات زیربنایی کشور شد که عمدتاً بر اثر بی‌برنامگی و فساد به هدر رفت. مثلاً یک رشته بزرگراه در لاگوس احداث شد که شهر را قطعه‌قطعه کرد، اما برای حل مشکل ترافیک مفید واقع نشد. طی سال‌هایی که شهر دستخوش توسعه‌ای سریع بود، فشار اقتصادی و سامانه حمل و نقل بسیار تشدید شد. لاگوس در ۱۹۷۸ چهل درصد از صادرات کشور را تأمین می‌کرد و چهل درصد از نیروی کار متخصص کشور نیز در این شهر بودند. رکود جهانی ۱۹۸۱ لاگوس را زیر فشار دیون به زانو درآورد و تورم افسار گسیخته‌ای به وجود آورد که همچنان چهار نعل می‌تازد. مشکلات کنونی شهر - قطع برق، کمبود مسکن، آلودگی محیط و اختلالات وسایل ارتباطی - ریشه در آن دوره دارد. در ۱۹۹۱ ابوجا رسماً پایتخت سیاسی نیجریه شد.

شاخص‌های اقتصادی

به گفته مقامات دولتی، ۶۲ درصد از تولید ناخالص ملی، ۴۰ درصد از پول در گردش و ۴۵ درصد از نیروی کار صنعتی نیجریه در لاگوس تمرکز یافته است. با این وصف، برآورد می‌شود که دو سوم ساکنان شهر زیر خط فقر زندگی می‌کنند و ۶۰ الی ۷۰ درصد از آنها در بخش غیررسمی اقتصاد فعال‌اند. لاگوس روزانه شش هزار تن زیاده تولید می‌کند که از این میان فقط ۰/۰۹ درصد از زیاده‌های جامد بازیافت می‌شود.

خصوص زندگی مرفه بالا برد و این سطح توقع حتی پس از بحران اقتصادی دهه هشتاد و مشکلات ناشی از اصلاحات پیشنهادی بانک جهانی، دیگر پایین نیامد. مورکا می‌افزاید: "چنان است که گویی هر یک از افراد یک تنه می‌کوشد رکود اقتصادی را متوقف کند. هر کسی دنبال فراهم کردن سرمایه‌ای است تا وارد تجارت شود. این اخلاق مردم نیجریه است، اما رقابت در لاگوس که مرکز منابع و مردم است، به اوج شدت می‌رسد."

هتل فرعون

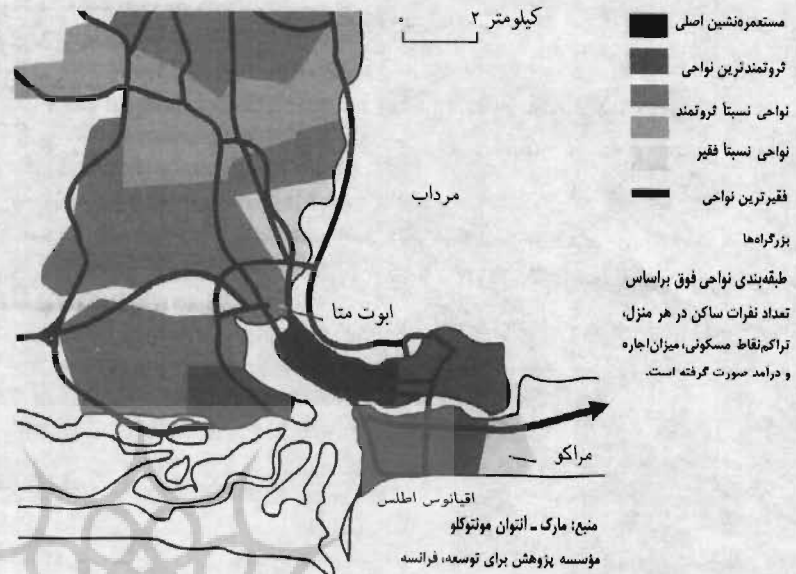
مردم لاگوس به جای منفجر شدن زیر فشار بی‌امان، نهایت استفاده را از ساختارهای اقتصادی غیررسمی به عمل می‌آورند. ساختارهایی که مورکا آنها را "یک منبع تجدیدپذیر باورنکردنی و بهترین یاور حکومت نظامی نیجریه" توصیف می‌کند. اقتصاد زیرزمینی، وسائل امرار معاش دست کم نیمی از ساکنان پایتخت را تأمین کرده و خطر شورش‌های مردمی را تخفیف داده است.

مثالی گویا، وضعیت یک استاد دانشگاه است که حقوق ماهانه‌اش ۵۰۰۰ نایرا، معادل ۵۵ دلار است. او به ناچار یک یا حتی دو شغل دیگر هم می‌گیرد، یا آنکه حتی ممکن است یک خواروبار فروشی کوچک راه بیندازد تا بتواند شهریه تحصیل دخترش (هر ترم ۸۵ دلار) را بپردازد. در این بازار سیاه عظیم، انواع میوه‌ها و سبزیجات که از کشور بنین آمده به فروش می‌رسد. مأموران فاسدگمرک که حقوق ۵۵ دلاری کفاف زندگی‌شان را نمی‌دهد، امکان واردات غیر قانونی این میوه‌ها را فراهم می‌سازند. وقتی دولت عرضه سوخت را در داخل کشور کاهش می‌دهد تا به تقاضای سوخت در خارج پاسخ دهد، بخش غیررسمی اقتصاد باک تاکسی‌ها و اتوبوس‌ها را پر می‌کند تا حرکت لاگوس دچار وقفه نگردد. در این بخش غیررسمی ابتکار عمل فراوان است، کسانی هستند که شب‌ها فرغون‌های کارگاه‌های ساختمانی را پنهانی به مبلغ ۲۰ سنت برای یک شب به بی‌سربانهان اجاره می‌دهند، یا کودکانه که پس از بارش باران و تبدیل شدن بازار به باتلاق، سطل آب بر می‌دارند و در پی مشتریانی می‌افتند که در مقابل شستن پاهایشان چند نایرا به آنان می‌دهند.

بخش غیررسمی یعنی آن مردی که با یک گاری دستی از خانه‌ای به خانه دیگر می‌رود تا زباله‌هایشان را جمع کند. او برای این کار ماهیانه ۶۵ دلار می‌گیرد و از فروش زباله‌های قابل استفاده نیز ۵۵ دلار دیگر در می‌آورد. بخش غیررسمی همچنین آن کامیون‌تانکری است که در ازای ۶ دلار یک منبع ۴۰۰ لیتری را پر می‌کند تا صاحب منبع نیز آن آب را سطلی پنج سنت به فروش برساند. بخش غیررسمی بالاخره می‌تواند نانوایی باشد که شب هنگام نان‌های فروش نرفته‌اش را با معامله‌ای پایاپای آب می‌کند، یا موتورسیکلت‌های مسافرکنشی باشد که در گوشه خیابان‌های بی‌اتوبوس در انتظار مسافر ایستاده‌اند. قانون حاکم بر لاگوس، از بازار پرهیاوی میوه‌فروشی گرفته تا پاتوق خاموش ماهی‌گیران در بندر، یکی بیش نیست. گلیمات را خودت از آب بکش.

مارپیچی از تخته‌های چوبی در دل تالاب ابوته متا به مجموعه‌ای شامل ۴۰۰ کلبه چوبی ختم می‌شود که دور از دود و هیاهوی لاگوس، روی پایه‌هایی چوبی نشسته‌اند. بچه‌های لخت تاب‌بازی می‌کنند و زنان سرگرم آب‌تنی یا آشپزی‌اند. رئیس جانشین آیه که ماهی‌های صیدشده را در یک نجاری همسایه با چوب برای ساختن کلبه‌ها و قایق‌ها عوض می‌کند، می‌گوید: "اما این مجموعه را خودمان بدون هیچ‌کمی ساختیم. در اینجا هیچ‌کس عنوان مالک ندارد، شورایی از ساکنان قدیمی تصمیم

لاگوس ممکن است... پیوندهای خانوادگی در معنای گسترده آن، از عوامل حفظ انسجام شهر است. خانه بدون مهمان کمتر دیده می‌شود، زیرا همیشه برادر و خواهر یا پسر عمو و پسرخاله‌ای در خانهای مهمان هستند. گروه‌های مذهبی نیز در ایجاد پیوند و ارائه کمک‌های متقابل بین اعضای گروه نقشی مهم ایفا می‌کنند. روابط شخصی در لاگوس هم مانند همه شهرهای بزرگ عاملی تعیین‌کننده برای یافتن خانهای مناسب یا شغلی تازه به شمار می‌رود. اما روابط شخصی در اینجا برای دست



یافتن به خدمات ابتدایی همچون آب و برق نیز اهمیت دارد. برق غالب منازل شهر در شبانه روز حداقل هشت ساعت قطع است. فقط پول‌دارها می‌توانند برای خود ژنراتور بخرند، اما آدم‌های به اصطلاح زرنگی هم هستند که مثلاً از برق یک ساختمان دولتی مجاور غیرقانونی استفاده کنند.

سرقت آب لوله‌کشی

فقیران لاگوس به همان اندازه ثروتمندان شهر نگران سارقان هستند. هر خانوار ماهانه حدود ۱۵ دلار به کشتی‌هایی می‌پردازد که شب‌ها محله را پاسداری می‌کنند و گاه حتی مسیری محلی را به روی عبور و مرور می‌بندند. روی یک لوله بزرگ آب که از کنار یک بزرگراه می‌گذرد، نوشته شده است: "خرابکاری موقوفه جلوی دره‌هایی که شما را از آب محروم می‌کنند، بگیرد." اما در شهری که فقط حدود ۳۰ درصد از خانواده‌ها به آب لوله‌کشی دسترسی دارند، کش رفتن آب از لوله‌ها نه جنایت که ضرورتی برای بقاست. اهالی لاگوس به‌رغم داشتن شمشیرکار، هنوز سازمانی را برای دفاع از حقوق اقتصادی و اجتماعی خود تشکیل نداده‌اند. یکی از عوامل بازدارنده آنان، بیش از سی سال حکومت نظامی و نقض حقوق بشر در کشورشان است. چگونه می‌توان حق دسترسی به آب را از رژیم طلب کرد که خود قانون را زیر پا گذارده است؟

انتخاب دولت جدید موجب امیدواری‌هایی شده است. اما به قول پروفیسور آکین مابوگونجه، از مشهورترین جغرافیدان‌های نیجریه، "انتخابات حلال مشکلات نیست." وی می‌گوید: "اگر بخواهیم عقل

ترس و تنفر در ایکوسی

اقدام برای تخریب یک بازار در لاگوس بازتاب بی‌اعتمادی متقابل بین مسئولان و مردمی است که چاره‌ای جز اداره امور خود ندارند.

سوی تایوویکی از همان رؤسای اتحادیه‌هاست. این زن که از سی سال پیش در ایکوسی کار می‌کند می‌گوید: "ما اینجا را با دست‌های خودمان ساختیم." او می‌افزاید که تاکنون چند بار با مسئولان محلی ملاقات کرده تا در مورد بهسازی بهداشت بازار گفت‌وگو کند. او با تخریب و نوسازی بازار موافق نبود، زیرا اجاره بها چنان بالا می‌رفت که کسبه فعلی توان پرداخت آن را نداشتند. در هر صورت کسی به حرف‌های او گوش نداده بود.

صبح روز پانزدهم آوریل، مأموران پلیس به همه دستور دادند محل را ترک کنند و در همین حال یک بولدوزر به سوی اولین دکه حرکت کرد. صاحب دکه به آنان التماس کرد متوقف شوند، اما مأمورها کارگر بیست و چهار ساله او را زیر مشت و لگد گرفتند و کشتند. بولدوزر جلوتر رفت و مردم شروع به سنگ پرنی کردند. مأمورها با گاز اشک‌آور و گلوله پاسخ دادند. با افزایش معترضان، مأمورها از بازار عقب‌نشینی کردند. مردم که از این عقب‌نشینی جرئت پیدا کرده بودند بولدوزر را آتش زدند.

مأمورها یک ساعت بعد با نیروی کمکی برگشتند. موتیآ آکینتانه دانشجویی که در حال عبور از آنجا بوده می‌گوید: "مردم هیچ مقاومتی نکردند، بلکه پا به فرار گذاشتند و پلیس‌ها پشت سرشان تیراندازی می‌کردند." او ادامه می‌دهد: "من داشتم می‌دیدم که ناگهان احساس کردم لباس‌هایم آتش گرفته است." در واقع به موتیآ اسید پاشیده بودند که روی صورت و سینه‌اش ریخته بود. بربنای این گونه اعمال بوده که

یک جسد کنار خیابانی در ایکوسی که بزرگ‌ترین بازار میوه و سبزی لاگوس است، افتاده است. او شب قبل، پانزدهم آوریل ۱۹۹۹ که بولدوزرهای دولت برای انهدام بازار یورش آوردند، کشته شده است. مرده ناشناس پابرهنه است، شلوارکی به پا و تی‌شرتی به تن دارد که نام مایکل جردن بسکتبالیست آمریکایی رویش نقش بسته است. وی احتمالاً یکی از کارگران مهاجری بوده که در این بازار ۱۲۰۰۰ نفری کار می‌کنند. صورت او باتکه‌ای پارچه پوشانده شده است و این تنها کاری است که آشنایانش توانسته‌اند برایش انجام دهند. فقط مأموران دولتی اجازه دارند اجساد را از روی زمین بردارند، اما آنان فعلاً جرئت ندارند وارد بازار شوند.

در روزهای عادی، این هزارتوی متشکل از مغازه‌ها، دکه‌ها و میزها آکنده از هیاهو و صدای کامیون‌هایی بود که آناناس، موز و سیب زمینی شیرین خالی می‌کردند. اما امروز در هوایی که بوی میوه پوسیده و گاز اشک‌آور می‌دهد، تنش موج می‌زند. شب قبل، خانم ترویه، مسئول دولت محلی بولدوزرها را برای تخریب ایکوسی که به اعتقاد وی تله آتش‌سوزی و لانه جنایت است روانه کرد. خانم ترویه مدعی است که این کار با تأیید رؤسای اتحادیه‌های بازار صورت گرفته است.

سلیم در شهری چون لاگوس حاکم شود، باید مردم را در تصمیم‌گیری‌های مربوط به محله‌شان مشارکت دهیم. به این ترتیب مردم علاوه بر سهم شدن در کارهای عمومی، بر چگونگی هزینه شدن پول‌هایشان نیز نظارت خواهند داشت. م. آ. آجایا، مهندس شهرسازی می‌گوید مسئولان شهر لاگوس به‌جای دریافت کمک از دولت برای حل مشکلات اساسی، فقط دستوراتی از بالا دریافت کرده‌اند که غالباً ضرر آنها بیش از نفعشان بوده است (نگاه کنید به مقاله پایین صفحه).

تولد دوباره ماروکو

احتمالاً ناحیه ماروکو که در ۱۹۹۰ با بولدوزر صاف شد، مثالی گویا برای این‌گونه دستورات است. حدود ۳۰۰ هزار نفر در این حلی آباد واقع در کنار دریا زندگی می‌کردند، از آنجا که سطح ناحیه پایین‌تر از سطح دریا بود، زمین آن مرتباً زیر آب می‌رفت. لجن و زباله، ناحیه را در چشم ساکنان ثروتمند جزیره ویکتوریا در همسایگی آن، «حال به هم زن» می‌نمود. هلن اوماهه، پنجاه ساله، روزی راکه خانه‌اش را خراب کردند، چنین به یاد می‌آورد: «پلیس‌ها با بولدوزر آمدند و به ما دستور دادند که از خانه‌هایمان بیرون برویم. آن روز چندین نفر کشته و بچه‌هایشان بر سرپرست رها شدند.» هلن اکنون با شوهر و هشت فرزندش در ماروکوی دیگری که عیناً مانند ماروکوی قدیمی چند کیلومتر آن

طرف‌تر بناشده زندگی می‌کند. البته در اینجا، چند خانواده که بختی سپیدتر داشته‌اند در بونکرهایی سیمانی که دولت ساخته زندگی می‌کنند. هلن و خانواده‌اش مثل خیلی‌های دیگر هیچ گرامتی برای تخریب خانه‌شان دریافت نکردند. اعضای این خانواده شب‌ها برای خوابیدن در کلبه‌های چوبی بازار پراکنده می‌شوند. هلن می‌گوید: «خرج خانه را بچه‌ها می‌دهند. آنها بهتر می‌توانند خرده‌کاری‌های مثل جمع‌آوری آشغال یا حمل کیسه‌های شن در کارگاه‌های ساختمانی را پیدا کنند.»

از بازی‌های روزگار آن که ظاهراً ماروکوی جدید آینده‌ای پر رونق در پیش خواهد داشت. این کوله که به تازگی یک مغازه بستنی فروشی در اینجا باز کرده می‌گوید: «مردم از همه‌جا دارند به اینجا نقل مکان می‌کنند.» خانه‌های سپید و شیک تدریجاً در منطقه پدیدار شده‌اند. خانواده‌های معمولی مانند خانواده کوله در خانه‌های کوچک سه اتاقه بی‌آب و برق ساکن شده‌اند. این معتقد است که «دولت جدید در ماروکو سرمایه‌گذاری خواهد کرد». فعلاً خانواده وی و همسایگان می‌کوشند روزگار را بگذرانند و در عین حال محدوده‌های شهرک را بیشتر توسعه دهند.

لاگوس بدون هیچ طرح و برنامه، اما با اراده‌ای پولادین همچنان به پیش می‌تازد.

شهر نه یک جنگل آسفالت که یک باغ وحش انسانی است.

دزموند موریس
جانورشناس بریتانیایی (۱۹۲۸-)

شاهزاده می‌گوید: «من شنیده‌ام که کسانی در ایکوسی کشته شده‌اند، اما چیزی را به چشم ندیده‌ام.» آیا شاهزاده و شاه حاضرند به ایکوسی بروند تا با قدیس‌ها صحبت کنند؟ شاهزاده در پاسخ این سؤال می‌گوید: «خیر، چنین کاری پسندیده نیست.» می‌پرسم اگر مردم به دیدار شاه بیایند، آیا امکان دارد که شاه مسائل آنان را برای دولت بازگو کند؟ شاهزاده پاسخ می‌دهد: «وضعیت پیش آمده اجازه چنین کاری را نمی‌دهد.»

دو روز پس از درگیری، کاسب‌های ایکوسی یکی از فعالان حقوق بشر به نام اوزودینما نوآوگبه را برای مشورت به بازار دعوت می‌کنند. زن‌ها زیر یک سایبان موقت زمین را جارو و برای نشستن مهیا می‌کنند. یکی از حضار دعایی برای صلح می‌خواند. بحث آغاز می‌شود. نوآوگبه پیشنهاد می‌کند شکایت کنند.

کم‌کم روحیه دیگری در حضار دمیده می‌شود. وقتی بولدوزرها حمله کردند، کاسب‌ها آماده بودند بمیرند و نگذارند بازار تخریب شود. اما بعد پی بردند که شجاعت آنها به هر حال مانع حمله بعدی نخواهد شد و برای بقا ناچار هستند خود را سازماندهی کنند. قدیمی‌ها پس از مشورت با جمع تصمیم می‌گیرند پیشنهادی به دولت ارائه کنند: مسئولان رهنمودهایی دقیق و مشخص برای احداث بازار جدید در ایکوسی تعیین کنند و کاسب‌ها خود با دست‌هایشان آن را خواهند ساخت.

البته فضا همچنان متشنج است، زیرا بیم حمله دیگری از طرف پلیس‌ها می‌رود. دودلاستیک‌ها هنوز در ورودی بازار بلند می‌شود. آن سوتر دسته‌های موز و کیسه‌های ارزن در چند مغازه پدیدار شده است. بچه‌ها آب حمل می‌کنند. صدای موسیقی از یک سلمانی شنیده می‌شود. جسد هنوز روی زمین است، اما ایکوسی دارد دوباره جان می‌گیرد. ■



نه بولدوزرها و نه گلوله‌های پلیس حریف دکه‌های بازار ایکوسی نشدند.

گفته شد پلیس از دسته‌های اوباش کمک گرفته است. کاسب‌های ایکوسی می‌گویند ده‌ها نفر کشته و یک چهارم دکان‌ها خراب شده‌اند. رؤسای اتحادیه‌ها که مظنون به همدستی با دولت محلی هستند، خود را مخفی کرده‌اند. زن‌ها مشغول تخلیه زباله‌ها هستند و مردها برای جلوگیری از سرقت به گشت‌زنی مشغول‌اند. سال‌خورده‌ها هم رفته‌اند تا حمایت او، یا شاه سنتی منطقه را جلب کنند. او بای ۹۷ ساله رنجور است. وانگهی او، چنانکه منشی‌اش، شاهزاده جسیده روکوسو می‌گوید، فقط دارای قدرتی روحانی است.